بسم الله الرحمن الرحیم

بعد تحمید خالق اکبر ⁂ ولپیغمبر است نعت آن سرور

بعد از آن مدح آل و اصحابش ⁂ هست تسبیح من لب بام سحر

مدح سلطان جهانیم پس از آن ⁂ دفع هر صدمه راست شاه سپر

بعد از آن کلک درفشان عظیم ⁂ نقش چندی زده است بر مسطر

مشتمل بر بیان قاروره ⁂ یک رو بگفت تا بیار از سر

هفت قسم آمده اول بول ⁂ بشنو از ما و هوش ای خردور

رنگ بول و قوام تیره و صاف ⁂ رایحه است و زبد رسوب و قدر

رنگ را پنج قسم هست الوان ⁂ ای مهارت طلب درین دفتر

اصفر و احمر احضر و اسود ⁂ پس سفید ای ترا خدا یاور

تبنی و اترجی اشقر و ناری ⁂ احمر نا صح است از اصفر

هست تبنی بآب کاه شبیه ⁂ برودت دلیل روشن بر

اترجی دان ز اعتدال دمنه ⁂ قدم از حد اعتدال بدر

بعد از آن

بعد از آن جمله زرد بالترتیب ∴ وان کی می زیبد که بر تر

اصهب و وردی است پس اقتم ∴ طبقات سه گانه دان احمر

حسب ترتیب سه دان به مزید ∴ وان بر خون دگر می اغبر

فستقی نیلنجی و زنجاری ∴ پس کراثی است انبه اخضر

فستقی بر سبیل تردید است ∴ بد و معنی تر انشان آذر

یا ز صفرا قلیل سوداست ∴ یا که صفرا سوخت از جوهر

نیلنجی دان غلبه سوداست ∴ هم پدید محترقه ای با فر

اگر این بول آمد از صبیان ∴ بر یکی منند رهست از دو خطر

یا تشنج حدوث میخواهد ∴ یا که فالج همی برآرد سر

بول زنجار گون دگر کراثی ∴ کرده روشن دو معنی مضمر

فرط صفرای سوخته دیگر ∴ گرمی ناریه بد و تمیز

یا سیه بونی تند یا زرد ∴ یا بحیر بارد و اسود این دو نگر

قسم اول همی بدان دیگر ∴ سوخت صفرا فزون ز حد و قدر

قسم ثانیش اگر لحاظ کنی ∴ حکمتش اینست ای حمیده سیر

کرده سیلان خلط سودا طبع ∴ بهر بحران که گشته زود آور

ابیض آنکو شیر مانند است ∴ یا مثابه بآب ای بهتر

کثرت بلغم و برودت نیز ∴ حکم اول همی نویس بزر

که ذوبان شحم یا اعضا است ∴ کثرتی بسته اند جمله صور

مخبر آید چنانکه آخر دق ∴ باشد این حال تر دو نشور

قسم ثانی بشنو فهم ذکی ∴ آمد این چار حکم را مصدر

یا که شده نفوذ صفرا را ∴ شده مانع گرفته راه گذر

لیک مائیته از نفوذ نماند ∴ از برای لطافت جوهر

یا لغرض نکرده اندر آب ∴ طبع کو هست عاجز و مضطر

عدم نضج یا بود حکمش ∴ یا ورم در دماغ دارد سر

روح و اخلاط هم قوی اندر ∴ متوجه شدند جانب سر

خبر از نفی داده نضج رقیق ∴ شما و مزاج و طبع بسر
خصوصاً
باشد

یا نشده در مجاری بول ∴ خورده شد آب بیش زیاده مگر

گر ز اول بنوده بول غلیظ ∴ پس دهد خبر غلیظ از دو خبر

فی تمیزی ز خلطهای غلیظ ∴ آب را فی ز نضج مانده اثر

صافی است گر نفوذ نشد ∴ هیچگه مانع شعاع بصر

دال نضج و سکون اخلاط است ∴ بول صافی است حین صحت اگر

لیک حکمش به بعضی از امراض ∴ اینچنین است نزد دانشور

ضد صافی کدر که دال بود ∴ عدم نضج محض را اکثر

هم سقوط از قوت و هم کم ∴ شد عزیزیت نیز کرده خبر

بول چون بول زایه بین دیگر ∴ یا صداع است یا حدوث اندر

بتن از گرمی غریبه فزود ∴ هم عفونت پدید شد دیگر

هر دو در تب چنانکه می باشند ∴ بول بد بو دهد نشان از اثر

بول بی بو لطیف تر و بد ∴ بد و معنی بود ترا رهبر

عدم نضج یا که این سه امور ∴ گرمی کو مجدست اگر

گرمی و قوت عزیزی را ∴ شد سقوط این سخن بکن از بر

بول با اعتدال تو چون بود ∴ هست بر نضج دال نیکوتر

گر بود مینی زبد میول افزون ∴ جسم بکنباو فی بره هست

گر ز مواد غلیظ و لزجه ∴ بار یاح ست اگر دو او فر

غلظت و اتصال اجزا گر ∴ باره بول را به پیش نظر

گرد و ممتاز دان رسوب و بهین ∴ یا تنه یا میانه یا به زبر

راسب است و معلق ست و غمام ∴ سه مکان هر سه نام او اشهر

بر رسوب نکوست این ترتیب ∴ از روی موضع و محل و مقر

افضلش راسب و معلق پس ∴ پس غمام ست ای بلند خبر

هست بهر رسوب نیک اوصاف ∴ یاد گیرش که بهترست از زر

استواء ملاست و بیاض ∴ مجتمع جزوهاش یکدیگر

اشقر و اسود و احمر و تیره ∴ پس تخالی با این دو وصف اشهر

از روئی عرض کم غلیظ قوام ∴ پس قشری بود کس این اجزا

بس

پس خراطی خراطه را مانند ∴ بر دواء شده دلالت گر

یعنی از عضوهای اصلیه ∴ آمد اجزاء بول ای بهتر

از پس آن صفایحی که بعرض تکره ∴ آمد آنرا خراطه افزون تر

تو بترتیب اینهمه اقسام ∴ کو رداءه دلیل آر ببر

از روی موضع اندرین اقسام ∴ قلة و کثرت از رداءه و شر

وان بعکس رسوب نیک بگو ∴ وسط از فوق بد بته از دو بتر

گر ببول مریض نیست رسوب ∴ عدم نضج آن را تو بی تیسر

یا بگو شده است یا نشده است ∴ راسبه ماده مگر کمتر

اشتباه رسوب مدتی خام ∴ چون بیفتد ترا بکید بگر

فرق هر دو بگو بچند امور ∴ ایکه هستی بعقل نقد بشر

گنده بویی و تقدم آماس ∴ هم سهولت در اجتماع اگر

هست گو مدتیش که خام نشد ∴ هیچکه را ازین نشی مضطر

جنس هفتم ز بول وان مقدار ∴ از طبیعی اقل یا اکثر

باکه باشند مساوی معتاد ∴ حد مقدار نیست از پی سه دگر

خورد چون آب صرف یا ممزوج ∴ زاید از حد اعتدال اگر

باشد از موجبات کثرة بول ∴ یاد دارای عیلم و انشور

نیز اکل فواکه مرطوب ∴ بول آرد چه حصر ببر

نیز بحران که هست ادرای ∴ کثرت بول را سبب بشمر

لیک بیمار را رسد راحت ∴ گر ز بحرانست کثرتش یکسر

ضعف عارض شود بنیز و بافی ∴ این سخن را بکن ز من باور

قلت بول راست چار سبب ∴ از من این هر چهار کن از بر

فرط تحلیل و اتساع مسام ∴ بول کم آرد ای خجسته سیر

نیز فرط حرارت از ابدان ∴ مینماید رطوبت فنا تر

سده افتد چو در مجاری بول ∴ بول آید رقیق و هم کمتر

قلت بول شد گر از اسهال ∴ معده و روده راست آب مقر

گرچه با قلت تحلل جـ ل ∴ کمتر آید مدان بجز ابتر

هش

هست او موجبات استسقا ٭ بهر بسیار مینو و منذر
چون دلایل هرازو بول یکی است ٭ کن قیاس این یکی از آن دیگر

تمت تمام شد

رساله ماکول و مشروب

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

زبان را چو در اول اینکلام ٭ ز حمد و تحیت رساندی بکام
بدان ای خردمند روشن ضمیر ٭ که گوید چنین یوسفی حقیر
که این نسخه بهر تو کردم رقم ٭ ز تدبیر ماکول و مشروب هم
در آندم که این نسخه منظوم شد ٭ بماکول و مشروب موسوم شد
چو از چهره این ماه برقع گشود ٭ مرا سال تاریخ او خوش نمود
فرود آمد این خوان چو شد خواسته ٭ بصد نعمتش بخت آراسته
خدایا بجمع و بمی مفلسان ٭ کزین خوان بهر کس نصیبی رسان

تدبیر ماکول

ز حکمت اگر هیچ داری خبر ٭ تعم خویشتن خود خورد هر مخور